

پرونده ای برای 28 مرداد پس از 70 سال

۲۸ مرداد، ادبیات و روان جمعی
ایرانیان

بازآفرینی شر و جای خالی قهرمان / منجی

علی‌اصغر سیدآبادی

شاید نخستین بار کارل گوستاو یونگ اصطلاح ناخودآگاه جمعی یا روان جمعی را به کار نبرده باشد، اما او پیش و بیش از هر کس دیگری به این موضوع پرداخته و درباره آن نوشته است، به ویژه از این زاویه که چگونه ساخته میشود و چگونه میتواند بر آن آگاهی یافت و تغییرش داد.

پس از اینکه هیتلر با پشتیبانی پرشور آلمان‌ها به قدرت رسید و با تکیه بر این پشتیبانی در آلمان مرتکب جنایتهای بسیار شد و جنگ جهانی دوم را راه انداخت و جهان را به هم ریخت، برای بسیاری از اندیشمندان این پرسش پیش آمد که چگونه همه ملت به پشتیبانی او برخاستند و جنایتهای او را علیه هموطنانشان و دیگران توجیه کردند یا در انجام آنها شریک شدند؟ هیتلر در تاریخ آلمان حادثه‌ای ناگهانی بود که درخشید و قلبها را به تپش واداشت و سپس خاموش شد، در حالی که زخمهایی که او بر روان جمعی آلمان و اروپا و یهودیان گذاشته بود، هنوز مرهم نیافته است. پدیده هیتلر شاید یکی از مهم‌ترین انگیزه‌ها برای مطالعه در زمینه روان یا ناخودآگاه جمعی بود و آثار زیادی در این زمینه تالیف شده است. یکی از این اندیشمندان هانا آرنت بود که آثارش در ایران نیز ترجمه شده است، اما آیا روان جمعی يك ملت فقط با ظهور چنین پدیده‌هایی (ضد قهرمان) در زمانی کوتاه و با چنان شور و هیجانی تحت تاثیر قرار می‌گیرد و تاثیر می‌گذارد؟

۲۸ مرداد و دکتر مصدق از پدیده‌هایی است که به‌رغم هزینه و کوشش حکومت برای رایه روایتی مسلط و تاثیرگذار از این رویداد، روان جمعی ایرانیان را تحت تاثیر قرار داده است، اما در فرآیند این تاثیرگذاری روندی کاملاً متفاوت طی شده است. مصدق پس از شکست و زندان رفتن و حصر شدن و مرگش در روان جمعی ایرانیان دوباره زاده شد. در این زایش دوباره بیش از همه سانسور دوره پهلوی دوم، ادبیات سمبولیک، غیاب او و جایگزین شدن جای خالی‌اش در مقابله با شر نقش ایفا کرد.

روایت تاریخ رسمی و تاریخ جایگزین

کتاب‌ها و مطبوعات رسمی دوره پهلوی ۲۸ مرداد را قیام ملی می‌خواندند و بر اساس تصویری که رایه می‌کردند، پس از سرکوب طرفداران مصدق و کشف سازمان حزبی افسران توده و برخی تحرکات دیگر، کشور به دوره‌ای از ثبات سیاسی رسیده است که در آن املاک سلطنتی تقسیم شده، اصلاحات ارضی اجرا شده، برنامه توسعه عمران و تولید پیش می‌رود و واحدهای تولیدی و صنعتی افزایش می‌یابد و صنعت حمل و نقل با تاسیس هواپیمایی کشوری و توسعه راه‌آهن و راهسازی گسترش یافته است و امور بهداشتی و توسعه فرهنگ و دانشگاه با سرعت پیش رفته است و با انقلاب سفید تحولات اجتماعی گسترده رخ داده است. (شمیم علی‌اصغر- صص ۹۴ تا ۱۶)

سناتور اشرف احمدی در کتابی با عنوان «دوازده سال در راه ساختن ایران نوین» ۲۸ مرداد را آغاز پیروزی‌های درخشان و بنیانگذار جنبش عمیق و مثبت ملت ایران در راه ترقی و پیشرفت و تکامل می‌داند و آن را رستاخیز عظیم ملی می‌نامد و فاصله ۱۲ ساله از ۲۸ مرداد تا دی ماه ۱۳۴۱ را که اصلاحات ارضی اجرایش شروع می‌شود، ۱۲ سال کوشش در راه ساختن ایران نوین می‌داند. (احمدی- ص ۱۰)

در روایت جایگزین که قبول مردمی یافت و به روایت مسلط تبدیل شد، ۲۸ مرداد کودتا خوانده می‌شد، کودتایی که نیروهای دست راستی مخالف مصدق در داخل کشور، با همکاری امریکا و انگلیس تدارک دیدند (کاتوزیان، ص ۲۷۶) که به بازداشت و زندانی شدن مصدق انجامید. در این روایت پس از ملی کردن نفت ایران و پیروزی در دعوی حقوقی بین‌المللی اصلاحات داخلی را شروع کرد. شروع اصلاحات در داخل باعث شد که نیروهای مذهبی پشیمان او در مجلس به صف مخالفانش پیوندند. (آبراهامیان- ۳۳۹)

با این حال روایت جایگزین روایتی یکدست نیست. به گمان همایون کاتوزیان سرنگونی دولت مصدق اجتناب‌ناپذیر نبود. اگر مصدق اختلافات بر سر نفت را به پایان رسانده و در همان حال برای جلوگیری از قانون‌شکنی نیروهای چپ و راست که با آزادی کامل علیه او فعالیت می‌کردند، از قانون استفاده کرده بود، به احتمال زیاد سرکار مانده بود. (کاتوزیان- ص ۲۷۷) این پیشنهاد بسیار عجیب است در حالی که امروز می‌دانیم وقتی روز ۲۵ مرداد سرلشکر نصیری حکم عزل مصدق در دست توسط دولت بازداشت و گاردهای سلطنتی همراهش خلع سلاح شدند و شاه و ملکه به بغداد گریختند، مصدق دیداری سرنوشت‌ساز با سفیر آمریکا داشت. در این گفت‌وگو سفیر آمریکا به مصدق وعده داد که در صورت برقراری دوباره نظم و قانون، آمریکا به دولت مصدق کمک خواهد کرد. مصدق به ارتش فرمان داد تا خیابان‌ها را از تظاهرات‌کنندگان پاک کند. به بیانی دیگر مصدق برای پراکندن پشتیبانان خود از ارتشی که دشمنش بود، کمک گرفت. (آبراهامیان- ۳۴۴)

هر روایتی از نخست‌وزیری مصدق و سرنگونی دولت او را بپذیریم، در این نکته نمی‌توان تردید کرد که این سرنگونی یا شکست یکی از تاثیرگذارترین رویدادهای سیاسی ایران در روان جمعی ایرانیان است، اما این تاثیرگذاری چرا رخ داده است؟

ادبیات و روان جمعی

حوادث بزرگی که همه مردم را تحت تاثیر قرار می‌دهد معمولاً هم متاثر از روان جمعی یک ملت است و هم بر آن تاثیر می‌گذارد. صف‌های بلند ستایشگران چهره‌های فاشیستی مثل موسولینی و هیتلر از نگاه ما تعجب‌برانگیز است، اما چنین صف‌هایی در روان جمعی ملت‌ها ریشه دارد. روان جمعی سرشتی ناخودآگاه دارد.

روان جمعی نیرویی برمی‌سازد که می‌تواند در قالب جنبش‌های توده‌ای؛ سازمان یافته و وحدت‌گرا؛ هم می‌تواند زاده و هم در خدمت توتالیتاریسم باشد.

با این همه به نظر یونگ می‌توان روان جمعی را شناخت و آن را اصلاح کرد یا از آن بهره برد. به نظر او ما دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم که واقعیت‌های پنهان ناخودآگاه، نیروهای سرنوشت‌ساز هستند و آنها را نمی‌توان جزو نظام عقلانی جامعه گنجانند. (یونگ، ص ۱۸۶)

اگر قایل به روان جمعی باشیم، آیا روان جمعی هم دچار آسیب می‌شود؟ آیا می‌توانیم از اصطلاح‌های روان جمعی رنجور یا مجروح استفاده

کنیم؟

جفري الكساندر از اين اصطلاح استفاده کرده است و اين نکته را افزوده که در روان زخم جمعي (روان جمعي مجروح) اين خود واقعه نيست که فينفسه در سطح اجتماعي آسيبزا است، بلکه برساخت اجتماعي آن در قالب خاطره جمعي را بايد مسبب دانست. بنا بر اين ما با اصطلاح ديگري با عنوان خاطره جمعي نيز رو به روييم و خاطره جمعي محصول تجربه جمعي مصايب يا شاديهاست.

او ميافزايد که آسيب واقعه چيزي نيست که به شکل طبيعي از نسلي به نسل ديگر ميراث برسد. روان جمعي مجروح خصيصه اي است که به نحو اجتماعي پرداخته و منتقل ميشود. اين برساخت اجتماعي روان مجروح ممکن است همگام با واقعه پيش برود يا متاخر بر آن باشد (Alexander, 2004: 8) به نقل از خسروشاهي و منصوري)

اما به نظر فرويد فرآيندهاي رواني يك نسل به نسل بعدي انتقال مي يابد و هيچ نسلي قادر نيست تكانه هاي رواني اش را از نسل ما بعد خود پنهان دارد. (Freud, 1913: 84) به نقل از خسروشاهي و منصوري)

اما اين تكانه هاي رواني يا زخمها و رنجوري هاي روان چگونه منتقل يا برساخته ميشود؟

يکي از کارکردهاي ادبيات انتقال اين زخمها و رنجها همچون ميراث نسلي به نسل ديگر يا برساختن آن با تبديل آن به تجربه مشترک ادبي است.

اين اتفاقي است که پس از کودتاي ۲۸ مرداد در ايران رخ داد.

پژوهشها و مقاله هاي بسياري درباره تاثير کودتاي ۲۸ مرداد بر شعر و ادبيات داستاني ايران منتشر شده است. محمد شمس لنگرودي در دوره بندي شعر نو، شعر پس از کودتا را واجد ويژگي هاي اختصاصي ميداند که جلد دوم کتاب تاريخ تحليلي شعر نو را به اين دوره اختصاص داده است و تاثير کودتا را در شعر شاعراني مثل نيما يوشيج، فريدون توللي، نادر نادرپور، نصرت رحمانی، مهدي اخوان ثالث، فريدون کار و برخي ديگر نشان داده است. (شمس لنگرودي- ص ۳۸ تا ۶۶)

همچنين حسن ميرعابديني در جلد اول صد سال داستان نويسي بخشي مفصل را به داستان پس از کودتا اختصاص مي دهد و عنوانش را مي گذارد:

شکست و گریز.

او در این بخش احساس شکست روشنفکران و نویسندگان را پس از کودتا تأثیرش را در ادبیات داستانی در آثار نویسندگانی چون بهرام صادقی، جلال آل احمد، غلامحسین ساعدی، احمد محمود، تقی مدرس و بسیاری دیگر بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که مضمون‌هایی مرگان‌دیشی، بیهودگی، لذتجویی، اجتماع‌نگاری‌های شتابزده و اقلیم و روستا در این دوره فراوانی بیشتری در داستان‌ها دارند. او همچنین از رونق پاورقی‌نویسی و شکل‌گیری افسانه‌های اجتماعی و داستان‌های اسطوره‌ای و داستان‌های زندگی‌نامه‌ای به عنوان بخشی از این تأثیرات یاد می‌کند. (میرعابدینی- ص ۲۷۳ تا ۳۹۸)

اغلب این پژوهش‌ها این تأثیر را در محدوده یأس و بدبینی و احساس شکست بررسی کرده‌اند. مثلاً پژوهشی با عنوان بدبینی شاعران بعد از کودتای ۲۸ مرداد نشان می‌دهد که فراوانی موضوعاتی مانند عدم اتحاد و همدلی میان آدم‌ها، دخالت بیگانگان در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اعتراض به جو اختناق زده و نا امن جامعه، روحیه یأس و ناامیدی، شکست تردید و پوچی در شخصیت‌ها و توصیف فضای استبدادی و تیره جامعه پس از کودتا در شعرها بیشتر شده است. (احسانی اصطهباناتی- ص ۲۷)

محمد جعفر یاحقی نیز از جایگزینی یأس و دلمردگی به جای داشتن پشتوانه فکری و فلسفی، جنبه سیاسی و اجتماعی داشتن، ادامه حیات تغزلی که محصول آن شعرهایی غزلی و هوس‌آلود و فاقد ارزش اجتماعی بود، رواج اندیشه غیرمذهبی و لایبک، توجه به ارزش‌های ظاهری و مادی زندگی، گسترش آفاق شعر به مسائل خارج از مرزهای ایران و رواج مضمون‌های انسانی مثل انعکاس جنایات جنگ، مساله ویتنام، تبعیض نژادی، همدردی با سیاهان و محرومان سراسر گیتی می‌داند. (احسانی اصطهباناتی- ص ۳۸)

تقریباً تمام کتاب‌ها و پژوهش‌ها درباره تأثیر کودتا بر شعر و ادبیات یا ویژگی‌های ادبیات پسا کودتاست، اما درباره تأثیر ادبیات پس از کودتا یا متاثر از کودتا در روان جمعی ما ایرانیان پژوهشی انجام نشده است.

چرایی تأثیرگذاری پدیده مصدق

در روان جمعی ایرانیان

اگر بخواهیم صورت‌بندی از دلایل و عوامل تاثیرگذاری پدیده مصدق را در روان جمعی ایرانیان پس از ۷۰ سال بررسی کرد برخی از عوامل و دلایل را می‌توان چنین برشمرد :

۱. شخصیت ویژه مصدق و اجراگری فوق‌العاده او در ماجرای نهضت ملی شدن نفت و همچنین دادگاه. استفاده از ابزارهای مختلف بیانی حتی گریه و شوخی و خوابیدن و... در کنار ایستادگی در برابر قدرت خارجی و استبداد داخلی، سلامت اقتصادی، از دلایل توجه افکار عمومی به مصدق و تاثیرپذیری از او بود و کماکان در بخشی از جامعه هست.

محمدعلی موحد که شاید کامل‌ترین کتاب‌ها را درباره پیش و پس از کودتا نوشته باشد، در کتاب؛ خواب آشفته نفت: از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط دولت زاهدی؛ متن کامل محاکمه مصدق را آورده است. (موحد- ص ۱۶۱) و معتقد است: پیروزی کودتا به حضور فیزیکی مصدق در صحنه سیاست پایان داد، اگرچه حضور معنوی او در فضای سیاسی ایران تا امروز پایدار و برقرار مانده است. محاکمه شتابزده مصدق برخلاف آنچه ترتیب‌دهندگان آن نمایش پنداشته بودند، آبرویی برای کودتاگران بار نیاورد. رای دادگاه، مصدق را محکوم شناخت اما برنده آن محاکمه کسی جز مصدق نبود. او در حافظه مردم ایران تبدیل به اسطوره شد و ماندگار گشت. (موحد- ص ۲۵)

۲. حبس و حصر و مرگ

پس از ملی شدن نفت ایران و سرنگونی دولت مصدق، خانه او غارت و خودش بازداشت و محاکمه و محکوم به زندان شد و برخی از نزدیکانش مانند دکتر فاطمی اعدام شدند. او پس از گذراندن بخشی از زندانش در خانه خود در احمدآباد حصر خانگی شد و در سال ۱۳۴۵ فوت کرد. یعنی بیش از ۱۳ سال مجازات شد. این مجازات از نظر مردم ظلم به او بود و همین ظلم خاطره او را زنده نگه داشت و او را به اسم رمزی تبدیل کرد که هر کس می‌خواست علیه حکومت حرفی بزند، نام مصدق را بر زبان می‌آورد و سراغش را می‌گرفت.

۳. چهره‌های نمادین مخالف مصدق

یکی دیگر از دلایل صف مخالفان مصدق بود که اغلب چهره‌هایی نمادین بودند و با صفتی تعریف شدنی بودند. غیر از محمدرضا پهلوی که دیرتر از همه به کودتا رضایت داد، امریکا و انگلیس مخالفان خارجی او بودند، برخی از درباریان و نمایندگان مجلس که متهم به فساد و وابستگی به خارجی‌ها بودند از مخالفان داخلی بودند و در خیابان

شعبان جعفري و دسته‌هایی از چاقوکشها و بزن بهادرهای تهران در سرکوب مصدق و یارانش نقش ایفا می‌کردند که از همه نمادین‌تر بودند.

۴. سانسور

سانسور یکی دیگر از عواملی است که به تاثیرگذاری مصدق کمک کرد. اگر نام او سانسور نمی‌شد، گفت‌وگویی درباره اشتباهات و افتخارات او در مطبوعات شکل می‌گرفت و از دل این گفت‌وگوها اسطوره ساخته نمی‌شد، اما سانسور باعث شد که چنین گفت‌وگویی شکل نگیرد و فضا در غیاب صدای مصدق به سمت انتقادهای، توهین‌ها، ناسزاها و نکوهشها و سرزنشهای یک طرفه نزدیکان دربار و حتی شخص شاه کشیده شده و همین به اسطوره‌سازی از مصدق کمک کند.

سپهر ذبیح که در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ سردبیر روزنامه باختر امروز (به مدیریت دکتر حسین فاطمی) بود و پس از کودتا به آمریکا رفت و به عنوان رییس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا فعالیت کرد، می‌گوید: رژیم شاه حساسیت زیادی به تحقیق درباره دهه پس از به قدرت رسیدن مجدد او نشان می‌داد. تحقیقات پیرامون دو موضوع خاص، یعنی جنبش کمونیستی ایران و حکومت ملی مصدق، یا محدود به شرح‌هایی بود که با موافقت دولت تهیه می‌شد و هزینه مالی آن را می‌پرداخت یا آثار کمونیستی و دست چپی بود که توده‌ای‌های مهاجرت کرده به اروپا یا شوروی آنها را می‌نوشتند.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ رژیم ایران سیاست سانسور شدید نسبت به پژوهش‌های مربوط به سیاست ایران در دهه ۱۹۵۰ را کاهش داد. این ملایمت تا اندازه‌ای ناشی از اعتماد به نفس فزاینده رژیم و تا حدودی بر اثر نخست‌وزیری علی امینی بود که سیاستمداری نسبتاً روشنفکر و آزادی‌خواه به شمار می‌آمد، اما حتی در این دوران نیز، رژیم از پژوهش‌های علمی درباره عصر مصدق خوشش نمی‌آمد و هراس داشت که هرگونه روشنگری درباره دوران حکومت مصدق موجب شود که احساس وفاداری نسبت به او از نو زنده شود. (ذبیح- ص ۱۷)

بازآفرینی وضعیت شر و برجسته شدن

جای خالی نیروی خیر

پس از دادگاه اول مصدق که خبرها و گزارش‌های آن تا حدودی در مطبوعات منتشر شد و شیوه برگزاری اش چنان بود که امکان انتقال دهان به دهان جزئیاتش وجود داشت و احتمالاً در این انتقال‌ها شاخ و

برگ هم بر روایت افزوده می‌شد، نام مصدق و یارانش مشمول سانسور شد. بعد با شکل‌گیری ساواک در همان دهه سخت‌گیری‌ها افزایش یافت. همین ممنوعیت و سانسور به نقض غرض انجامید .

عده‌ای از نویسندگان و روشنفکران پس از کودتا انگیزه‌های خود را از دست دادند و از مقاومت سر باز زدند و در صورتی که قلم به نگارش برداشتند از گذشته نوشتند و از آنچه اتفاق افتاده بود گریزان شدند؛ بدین‌ترتیب آشفتگی و خفقان همه‌جانبه جامعه و فضای فسرده اجتماعی و فرهنگی ایران باعث شد در میان نویسندگان گرایش نوعی فرار از واقعیت پدیدآید، جمعی هم به دستگاه قدرت نزدیک شدند. (تسلیمی- ص ۱۰۰)

اما بخش دیگری از نویسندگان و شاعران و روشنفکران راه دیگری انتخاب کردند. از یکسو ادبیات به سمت نوعی سمبولیسم ادبی کشیده شد که در آن با شبیه‌سازی فضاهای اسطوره‌ای و افسانه‌ای و حتی دینی بدون نام بردن از شاه و دستگاه حاکم و مصدق فضایی سیاه از وضع حاکمیت تصویر می‌شد که مردم نشانه‌هایش را در می‌یافتند، به ویژه که به خاطره‌های جمعی تاریخی‌شان و فضای ذهنی‌شان نزدیک بود.

مردمی که هنوز روضه امام حسین(ع) گوش می‌دادند، به راحتی می‌توانستند هر ظلمی را در قالب امام حسین(ع) - یزید بازتولید کنند. حتی روشنفکران غیرمذهبی نیز متأثر از فضای دوگانه‌انگاری که اگر نگوییم بر ذهن ایرانی سیطره دارد، می‌توانیم بگوییم در مقطعی از تاریخ سیطره داشته است و ذهن‌مان به پذیرفتن آن عادت دارد.

بسیاری از پژوهندگان ادیان دوره باستان ایران از جمله گراردو نیولی که کتاب‌هایش به فارسی ترجمه شده است، ثنویت یا دوگانه‌انگاری را ویژگی خاص دین ایرانیان ادوار باستان و میانه می‌دانند. (نیولی، ۱۶۴) به نظر مسکوب نیز از اعصار کهن در اندیشه ایرانی نوعی دوبنی (ثنویت) دیده می‌شود. (مسکوب- ص ۶۵)

پژوهشگران دوگانه‌انگاری در سنت سیاسی ایران را متأثر از موارد زیر می‌دانند:

گزاره‌های کلامی مشروعیت‌ساز در سنت سیاسی ایران باستان

عقاید اسلامی در قرون نخستین

سنت اقتدارگرایی دوره میانه اسلام

منازعه اجتماعي سده نوزدهم ميلادي

دگرديسي امر سياسي در دوران مشروطه

ختم‌گونگي نظم سلطاني و گفتار شاهي در رويارويي با شريعت در دوره پهلوي اول و دوم (حاجيزاده- ص ۳۵)

با اين همه چنين قضاوتي با يافته‌هاي جديدتر پژوهشگران همخواني ندارد و ما در طول تاريخ با دوره‌هاي متفاوتي رو به رو بوده‌ايم، دوره‌هايي که در آن تنوع فرهنگي نسبي وجود داشته و دوره‌هايي که تنوع فرهنگي سرکوب شده است. در دوره‌هايي که تنوع فرهنگي سرکوب شده است، اندیشه دويني تقويت شده است، زيرا معمولا استبداد فرهنگي به دو قطبي شدن جامعه مي‌انجامد.

چنان‌که شاگرد کتاب؛ تحول ثنويت؛ تنوع ديني در عصر ساساني؛ نشان مي‌دهد به‌رغم وجود ثنويت در ادباني چون زرتشتي و مانوي دست‌کم در اواخر دوره ساسانيان تنوع ديني در ايران حاکم بوده است. (شاگرد- ص ۱۹) اين موضوع را مي‌توان در کتاب رويدادنامه خوزستان هم ديد که از زبان سرياني ترجمه شده است. اين کتاب هم نشان مي‌دهد که دست‌کم در دوره حمله اعراب مسلمان به ايران چنين تنوع ديني وجود داشته. همچنين منابع ديگري نيز از وجود تنوع ديني در برخي از مقاطع تاريخي حکايت دارند، مثلا مقاطعي از دوره عباسيان.

وجود چند خط در ميان، دوگانگي و تنوع هم از امکان تغيير حکايت مي‌کند و هم از عادت ذهني ما به دوگانه‌انگاري به دليل مختلف.

نوع برخورد با دکتري مصدق پس از کودتا و سانسور حاکم باعث شد که در ادبيات با بهره‌گيري از شبیه‌سازي‌ها از متون اسطوره‌اي، ديني و افسانه‌اي در قالب سمبوليسم رايج شاه به عنوان شر و حکومت به عنوان وضعيت برآمده از شر بازآفريني شود.

در پژوهشي موضوعات بازتاب يافته در داستان‌هاي پس از کودتا عبارتند از:

فقر

بيکاري

طلاق

دغل بازي

گلایه از روزگار و بی‌توجهی مسوولان

عدالت

انتقاد از سیاست و سیاستمداران

خودکفایی

انتقاد از غربزدگی

انتقاد از دستگاه‌ها و ادارات دولتی

انتقاد از وضع اقتصادی

انتقاد از ظلم به رعیت (البته توسط ارباب) (قبادی- ص ۱۲۳)

تمام این موضوعات امکان دوگانه‌سازی را به مخاطب می‌دهد. با این حال به نظرم نقش اصلی را در ساختن ذهنیت ایرانی و عامل موثر در روان جمعی ایران در آن روزگار که هنوز رسانه‌ها فراگیر نشده بودند، شعر بود. شعر به دلیل جایگاهش در سنت ادبی ایران و همچنین آسان‌خوان بودنش، رازآلودگی‌اش و امکانات بیشترش برای تاویل و تفسیر بیشتر مورد اقبال قرار می‌گرفت به ویژه در پرداختن به جای خالی منجی/ قهرمان.

در آن چون امکان نام بردن از مصدق نبود، جای خالی منجی/ قهرمانی که قرار است شر را از بین ببرد، جایگزین او شد. جای خالی منجی/ قهرمان یا غیاب قهرمان/ منجی آن‌قدر اهمیت یافت که وقتی رفته رفته پس از فوت مصدق و تغییر ذایقه سیاسی مردم اوضاع تغییر کرد، آن جای خالی کماکان در روان جمعی ایرانیان ماندگار بود و به نظرم نقش مهمی در حوادث بعدی ایفا کرد.

برای اینکه از ذهنیت نویسندگان برجسته آن روزگار آگاه شویم، بد نیست به برخی نتایج پژوهشی درباره نگاه نویسندگان و شاعران از خلال نامه‌هایشان نگاهی بیندازیم.

در این پژوهش ۸۵۹ نامه بررسی شده است که جلال آل‌احمد، سیمین دانشور، احمد شاملو، فروغ فرخزاد و علی شریعتی نوشته‌اند.

بیشترین فراوانی نامه‌ها سال ۱۳۳۲ است با ۲۲۷ نامه. سال‌های بعد به

ترتیب ۱۰-۸-۱۹-۱۰ و باز در سال ۱۳۴۱-۲۱۱ نامه است و دوباره کم میشود.

از نظر موضوعی بیشترین نامه درباره سیاست است با فراوانی ۴۰۰ نامه و بعد آثار ادبی با ۲۹۰ نامه و بعد مجلات با ۲۵۶ و ابراز هیجان با ۲۳۰ و موضوعات دیگری مثل هنر و فرهنگ (۲۰۶) اوضاع اقتصادی (۱۵۹)، ادیان (۱۴۵) بهداشت و سلامت (۱۱۶) انواع ادبی (۱۱۱) اخلاق (۱۰۴).

یکی از موضوعات هم روان‌رنجوری است که در ۴۶ نامه به آن اشاره شده است. درست است که نسبت به موضوعات دیگر نوشتن از این موضوع کمتر بوده، اما اگر دقت کنیم، خواهیم دید که تقریباً تمام نویسندگان نامه با این موضوع درگیر بوده‌اند، اما شاید در گفتن از این موضوع در آن روزگار با محذوریتهایی رو به رو بوده‌اند.

در نامه‌های سیاسی احزاب با فراوانی ۱۵۴ سیاستمداران با فراوانی ۱۰۰ و نخست‌وزیر با فراوانی ۴۶ و انقلاب با ۲۲ رهبران سیاسی با ۱۸ در صدرند و سازمان امنیت هم با فراوانی ۶ در پایین فهرست است که احتمالاً به دلایل رعایت امنیتی از آن کمتر حرف زده‌اند.

زیرمجموعه روان‌رنجوری افسردگی با ۱۹ اضطراب با ۱۶ و فشار روانی با ۱۱ قرار دارند. (حاجیزین‌العابدینی و دیگران- صص ۷۸-۹۶)

نتایج این پژوهش زوایای مختلفی را روشن می‌کند، اما مهم‌ترین آن سیاسی بودن نویسندگان است. آنان حتی بیشتر از نوشتن که شغل و اعتبار آنان است درباره سیاست حرف می‌زنند که طبیعی است این ترجیح در نوشته‌هایشان هم اثر بگذارد.

منابع در دفتر روزنامه موجود است

تایید کودتا توسط خواهر شاه

بهرز بهزادی

چند روز پیش نواری از گفت‌وگوی اشرف پهلوی خواهر توامان محمدرضا شاه به دستم رسید که سند ذی‌قیمتی است. در این نوار که سال‌ها پیش ضبط شده و چندی است، منتشر شده است. خواهر محمدرضا شاه بر نقش امریکا و انگلیس در طراحی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، علیه دکتر

محمد مصدق صحه ميگذارد. در واقع اين نوار صوتي به اين دليل ارزش و اهميت دارد كه نزديك‌ترين فرد خانواده سلطنت يعني خواهر دوقلوي شاه بر كودتاي 28 مرداد گواهي ميدهد وگرنه از نظر تاريخدانان و ملت ايران از همان زمان، كودتا مسجل بود و مردم در خيابان به تبليغات دربار كه بر آن نام قيام ملي داده بود، ميخنديدند. سازمان‌هاي جاسوسي امريكا و انگليس از يك ماه قبل از كودتا همه چيز را آماده کرده بودند. پول‌ها تقسيم شده بود و سرلشگر زاهدي آماده اجراي دستور بود، البته شاه نيز از كل ماجرا خبر داشت. دكتر مصدق در آن زمان درصدد بود قدرت شاه را با همه‌پرسی قانون اساسي محدود كند تا او مانند شاه نظام‌هاي ديگر در اروپا پادشاهي كند. اما سوپرستان و چپاولگران ملت ايران و وابستگان به بيگانگان و شخص شاه بناي يك ديكتاتوري را بنیان گذاردند كه تا بهمن سال 57 به درازا كشيده. در اين مدت دكتر محمد مصدق بعد از يك دادگاه فرمايشي در خانه‌اش واقع در دهكده احمدآباد محصور بود و همان‌جا نيز درگذشت.

گفتني است كه گرچه ملت ايران گرفتار ديكتاتوري لجام‌گسيخته شاه شد ولي بسياري از ملت‌هاي ديگر با نام رمز دكتر مصدق عليه زياده‌خواهي قدرت‌هاي استعماري شوريدند. جمال عبدالناصر در مصر، با الهام از ملي شدن صنعت نفت ايران توسط دكتر مصدق، كانال سوئز را ملي كرد و در مقابل امپرياليزم غارتگر ايستاد و او آنچنان شيفته مصدق بود كه يك خيابان در قاهره به نام او كرد.

قوام نكرومه در آفريقا، سوكارنو در اندونزي و رهبران شماري ديگر از كشورهاي جهان سوم به بازتوليد نهضت مقاومت مصدق پرداختند. گفتني است دكتر مصدق در حصر احمدآباد به اندازه‌اي مورد توجه اطرافيان و نگهبانان بود كه رژيم سلطنتي ناگزير بود ورود و خروج روستاييان را به ملك او محدود كند و سفر دوستان و آشنايان را از تهران موقوف سازد و نگهبانان را هر چند روز يك‌بار تعويض كند. به‌رغم اين اقدامات مهر اين مرد بزرگ همچنان در دل مردم ماند و او در تاريخ جاودانه شد.

هفتادمين سالگرد كودتاي 28 مرداد

جدال نا تمام

محسن آزموده

هفتاد سال از کودتای 28 مرداد 1332 می‌گذرد. در این هفتاد سال، صدها و شاید اغراق نباشد بگوئیم هزاران کتاب و مقاله و جستار و گفتار و نوشتار و اثر هنری از فیلم داستانی و مستند و کلیپ و اثر موسیقایی و نقاشی و مجسمه و ... با موضوع این رخداد توسط ایرانیان و سایر جهانیان پدید آمده است. برخی معتقدند بس است، کافی است، به حد کافی راجع به این واقعه تاریخی پرداخته شده و هرچه باید گفته می‌شد، گفته شده. باقی حرفها تکرار مکررات است و باعث سردرد. گروهی از ایشان می‌گویند، اصل خود حرف زدن پیرامون این ماجرا، مساله برانگیز است و معضل اصلی. شمار قابل توجهی اما چنین فکر نمی‌کنند و همچنان سرسختانه اطلاعات و داده‌های مربوط به آن را دنبال می‌کنند. محققین دانشگاهی و پژوهشگران تاریخ و علوم انسانی کماکان راجع به کودتای 28 مرداد تحقیق می‌کنند و پیگیرانه منتظر آخرین اطلاعات و آزاد شدن جدیدترین اسناد از آرشیوها هستند و با هر گشایشی دست به کار می‌شوند و کتابها و مقالات جدید می‌نویسند. جالب است که این آثار و تحقیق‌های جدید مورد استقبال گسترده مخاطبان قرار می‌گیرد و راجع به آنها بحث و گفت‌وگوهای فراوانی در می‌گیرد. غیر از محققین، هنرمندان و نویسندگان و شاعران و آهنگسازان و فیلمسازان هم دست از سر کودتای 28 مرداد بر نمی‌دارند و مدام به آن می‌پردازند، مثال مهمش مستند «کودتای 53» (2019) از تقی امیرانی که در آن فیلمساز با همکاریانش در جست‌وجویی گسترده کوشیده‌اند دست داشتن بریتانیا در این کودتا را نشان دهند. تاکید آنها در این فیلم بر یافتن فردی به نام نورمن داربی شایر، از ماموران ام‌ای 6 است که در جریان کودتای 28 مرداد در ایران نقشی فعال داشت، اما حالا اطلاعات مربوط به او، تا سر حد امکان از نظرها پنهان شده است. فراموش نکنیم که بریتانیا - بر خلاف امریکا - تاکنون هیچگاه به‌طور رسمی به دست داشتن در کودتای 28 مرداد 1332 اعتراف نکرده است. این در حالی است که در همین روزهای اخیر، دیوید اوئن، وزیر امور خارجه انگلیس در سالهای 1977 تا 1979 (مصادف با انقلاب 1357)، در گفت‌وگو با روزنامه گاردین گفته که «لندن پس از گذشت ۷۰ سال سرانجام باید برای اعتبارش نقش خود را در این کودتا در ایران که به برکناری محمد مصدق، نخست‌وزیر منتخب ایران در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) منجر شد، به‌طور رسمی بپذیرد... دیوید اوئن به

گاردین گفت: دلایل خوبی برای اذعان به نقش بریتانیا با آمریکا در سال ۱۹۵۳ در سرنگونی تحولات دموکراتیک وجود دارد. با اعتراف به اینکه اشتباه کردیم و به گام‌هایی که به سوی ایران دموکراتیک در حال توسعه بود آسیب زدیم، اکنون با این اعتراف به ایجاد اصلاحات کم‌کم می‌کنیم.» (نقل از ایسنا، خبر 1402052415020)

وقتی محققان و هنرمندان و مردم دست از سر کودتای 28 مرداد بر نمی‌دارند، طبیعی است که به طریق اولی، سیاستمداران و سیاست‌پیشگان و فعالان و تحلیل‌گران و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی هم بی‌خیال این ماجرا نشوند و هر یک به ظن خود در این باره اظهار نظر کنند. در یک سال اخیر که جامعه ایران در شرایط التهاب به سر می‌برده، بحث درباره نهضت ملی کردن صنعت نفت، مصدق و کودتای 28 مرداد هم داغ‌تر از قبل شده. البته این بحث چنان که اشاره شد، از پیش هم داغ بود. نقدهای سخت به مصدق و عملکرد او، با برجسته کردن برخی از اقداماتش که به زعم ایشان اشتباه بود، مثل ناکامی مذاکرات، نپذیرفتن پیشنهادهای طرف‌های غربی و نهادهای بین‌المللی، اشتباهش در تعطیل کردن مجلس و ... آنها به او انواع و اقسام انگ‌ها را می‌زنند، مثل پوپولیست، خودخواه، دیکتاتور و ...

بازار نقدها و انتقادهای و حمله‌ها و دفاع‌های تند و تیز احساسی از مصدق و جبهه ملی و موافقان و مخالفانش پر حرارت، اما در این یک سال گذشته، به علت شرایط پیش آمده این بحث‌ها بارها داغ‌تر و عمومی‌تر شده است. در این میان سلطنت طلبان و به ویژه طرفداران پهلوی‌ها، به دلیل بهره‌مندی از امکانات رسانه‌ای و شرایط سیاسی، پر سر و صدا تر از بقیه بودند. آنها بر همان ادعاهای قدیمی و تکراری خود تاکید می‌کنند که 28 مرداد نه تنها کودتای مشترک محمدرضا شاه پهلوی و طرفدارانش در همکاری با دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا نبوده، بلکه قیام مردم علیه کودتای مصدق بوده است! وقتی هم به این مدعیان می‌گوییم که دست کم خود غربی‌ها بر نقش‌شان در کودتا اذعان داشته‌اند، می‌گویند، آنها اغراق می‌کنند، دروغ می‌گویند، این هم از برنامه‌های‌شان است، الکی می‌خواهند خودشان را مهم جلوه دهند! شگفت آنکه اکثر همین مدعیان پشت هر واقعه‌ای دست غرب و به ویژه بریتانیا را می‌بینند و در تحولات جاری هم چشم‌شان به دست‌های آنهاست و قویا معتقدند تا زمانی که قدرت‌های غربی نخواهند، در ایران اتفاقی نمی‌افتد.

کوتاه سخن آنکه با گذشت هفتاد سال، بحث درباره نهضت ملی و کودتای 28 مرداد همچنان داغ است، به علل مختلف، از جمله زنده بودن پیامدهای آن و همچنین به این علت که هنوز بسیاری از آرشیوها از جمله آرشیو دولت‌های بریتانیا و روسیه و ... گشوده نشده. ناگفته‌ها

زیاد است، گفته‌ها هم همچنین. می‌توان در کنار آدم‌هایی چون محمد علی موحد و فخرالدین عظیمی و یرواند آبراهامیان و همایون کاتوزیان و علی رهنما و سهراب یزدانی و مارک گازیوروسکی ایستاد و گفت که ۲۸ مرداد کودتا بوده و عاملانش شاه و دربار و مخالفان مصدق و بریتانیا و آمریکا، همچنین می‌توان سویی دیگر ایستاد و مصدق را خائن یا پوپولیست یا دیکتاتور یا ناآگاه یا غرب‌گرا یا ... خواند. انتخابی است که غیر از اطلاعات تاریخی، به هزاران رانه و علقه دیگر هم بستگی دارد. این جدال همچنان ناتمام است و بعید است دست کم به این زودی بتوان آن را خاتمه یافته تلقی کرد.

نگاهی به چالش‌های نهضت ملی با تکیه بر کتاب کودتا نوشته یرواند آبراهامیان

آیا مصدق می‌توانست مانع کودتای ۲۸ مرداد شود؟

روح‌الله سپندارند

۲۸ مرداد هر سال، دوباره می‌توان از لکه‌ننگی به نام مداخلات غرب در کشورهای جنوب یاد کرد که سال‌های سال، آثار مخرب آن در اقتصاد، سیاست و فرهنگ يك کشور باقی مانده است. مداخله‌ای که از جنس کودتا، دولتی ملی را سرنگون می‌کند تا بنگاه‌های تولید ثروت همچنان برای‌شان باقی بماند و بتوانند به چپاول کشورهای جنوب ادامه دهند و در این میان، نیروهای مترقی و دموکراسی‌خواه به حاشیه رانده شوند تا آلترناتیوهای وضعیت استبدادی چیزی نباشد جز بازمانده‌های رسوباتی از جنس همان استبداد کهن. در این نوشتار کوتاه، نگاهی اجمالی خواهم داشت به ریشه‌های کودتای سال ۳۲ با تکیه بیشتر بر نظریات آبراهامیان در کتاب «کودتا: ۱۳۳۲»، سیا و ریشه‌های روابط ایران و ایالات متحده در عصر جدید». کودتایی که حالا دوباره عده‌ای با ادبیات شاه‌دوستانِ همان دوره، ضمن وارونه خواندن تاریخ آن را قیام ملی ۲۸ مرداد می‌خوانند و عده‌ای دیگر اگرچه کودتا را می‌پذیرند اما در وجه تحلیل‌های غالب تاریخی، بخش مهمی از آن را به اشتباه و

خطای مصدق نسبت می‌دهند.

آبراهامیان با چنین رویکردی دست به نگارش کتاب کودتا زد تا تصور عرفی و رایجی را که تحت‌تاثیر نوشته‌های قبلی درباره کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفته است، در دو زمینه متفاوت به چالش بکشد؛ او نخست این تصور عمومی و رایج را زیر سوال می‌برد که انگلیسی‌ها با حسن نیت مذاکره می‌کرده‌اند و ایالات‌متحده به عنوان یک «میانجی درستکار» اقداماتی جدی برای پادرمیانی به عمل آورده است، اما مصدق به دلیل کله‌شقی‌اش که منشأ آن بنا به این ادعا به ساختار روان‌شناختی شخصی و عقده شهادت شیعی او مربوط می‌شده، نتوانسته است با آنها به سازشی برسد. حتی نویسندگانی هم که نسبت به مصدق همدلی دارند اعلام می‌کنند که اگر او فقط کمتر کله‌شقی می‌کرد می‌توانست با آنها به یک سازش عادلانه و منصفانه برسد و باید این کار را می‌کرد. آبراهامیان به عکس استدلال می‌کند که چنین سازشی به این دلیل ساده قابل حصول نبود که در قلب این کشمکش، این سوال رک و راست و بی‌تعارف قرار داشت که صنعت نفت - اکتشاف، تولید و استخراج و صدور آن - تحت کنترل چه کسی باشد؟ به اعتقاد او، ملی شدن ظاهری و کاذب - ملی شدن در شکل نه در ماهیت، در حرف، اما نه در عمل - اگرچه از طرف انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها در همه‌جا به عنوان یک «سازش عادلانه» جار زده می‌شود، اما در واقعیت امر، این ادعا در بهترین حالت آن یک نقیضه‌گویی بی‌معنی و در بدترین حالت آن یک پوشش عوام‌فریبانه برای پنهان نگاه داشتن واقعیت امور بود. در فاصله سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ نه انگلیسی‌ها و نه امریکایی‌ها، هیچ‌یک، به هیچ طریق حاضر به قبول ملی شدن واقعی نفت نبودند. آبراهامیان همچنین در کتابش این تصور عمومی و رایج را زیر سوال می‌برد که کودتا را مستقیماً و یکسره در متن جنگ سرد - در متن تضاد بین شرق و غرب، بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات‌متحده، بین بلوک کمونیست و به اصطلاح دنیای آزاد - قرار می‌دهد. او سعی می‌کند کودتا را به‌طور کامل و قطعی در چارچوب تضاد بین امپریالیسم و ناسیونالیسم، بین جهان اول و جهان سوم، بین شمال و جنوب و بین اقتصادهای توسعه‌یافته صنعتی و کشورهای توسعه‌نیافته‌ای قرار دهد که به صادرات مواد خام خود وابسته‌اند.

کارزار ملی کردن نفت

سرچشمه‌های ملی کردن نفت، از منافع گسترده شرکت نفت ایران و انگلیس ریشه می‌گرفت که به جیب انگلستان می‌رفت و ایران سهم اندکی از آن داشت، ظلم متعدد به کارگران شرکت نفت هم در شکل‌گیری اعتصاب‌های سراسری نقش عمده‌ای داشت، اعتصاب‌هایی که سازماندهی آنها

بر عهده حزب توده بود. مصدق در انتخابات مجلس شانزدهم دوباره وارد سیاست شد. او تعرض خود را با تکیه بر دو موضوع آغاز کرد: انتخابات آزاد و ملی کردن نفت. نزدیکترین مشاوران او را دوازده متخصص حرفه‌ای جوان و اکثراً تحصیلکرده فرانسه تشکیل می‌دادند. مصدق روز ۲۳ مهرماه ۱۳۲۸ با صحنه هیجان‌انگیزی که تقلب در انتخابات مجلس شانزدهم را افشا می‌کرد، دوباره وارد سیاست شد. او یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز را از خانه خود در شمال تهران در شماره ۱۰۹ خیابان کاخ (فلسطین کنونی) به طرف کاخ مرمر که در نزدیکی آن قرار دارد، در اعتراض به پر کردن صندوق‌های رای به وسیله وزارت کشور و نیروهای مسلح، رهبری کرد. مصدق اعلام کرد که این تظاهرات فقط یک شعار دارد و آن هم سکوت است و با دقت و وسواس اصل عدم خشونت گاندي را رعایت می‌کند. این اعتراض تازه به تحصن باغ کاخ معروف شد. این تحصن که چهار شبانه‌روز تمام طول کشید، تنها زمانی پایان یافت که شاه که او را تهدید به اعتصاب غذا کرده بودند، قول یک انتخاب عادلانه و شرافتمندانه را داد. بلافاصله بعد از این تحصن، چهره‌های برجسته این معترضین در خانه مصدق گرد آمدند و تشکیل جبهه ملی را اعلام کردند. در انتخابات مجلس شانزدهم که اوایل سال ۱۳۲۹ برگزار شد، جبهه ملی یازده کرسی را به دست آوردند که فراکسیون وطن را در مجلس تشکیل دادند. وزن جبهه ملی خیلی بیش از این فراکسیون بود، زیرا از نیروی افکار عمومی برخوردار بود. این جبهه مجموعه‌ای از روزنامه‌های پرنفوذ و تاثیرگذار، سازمان‌های حرفه‌ای و صنفی، اصناف بازار و تشکلهای و انجمن‌های طبقه متوسط را داشت. آبراهامیان در کتاب کودتا می‌گوید: جبهه ملی ناخواسته و غیرمستقیم از پشتیبانی حزب توده هم برخوردار بود. سفارت انگلیس گزارش داده است که حزب توده بر سندیکاها تسلط دارد و از مصدق برای سیاست نفتی او پشتیبانی ارزشمندی به عمل می‌آورد. سفارت انگلیس پیش‌بینی می‌کرد که مصدق پشتیبانی حزب توده را تا زمانی که برایش مفید و مناسب باشد خواهد پذیرفت زیرا حزب توده تنها گروه سیاسی سازمان‌یافته‌ای است که می‌تواند توده عظیم مردم را برای انتقاد و اعتراض علیه شرایط حاکم فعلی رهبری و تشویق کند.

یک روز پس از ترور رزم‌آرا، (۱۶ اسفند ۱۳۲۹) مصدق در کمیته نفت مجلس، تصمیمی را به اتفاق آرا به تصویب رساند که قرارداد الحاقی نفت را مردود می‌شناخت. او همزمان با رد قرارداد الحاقی، طرح ماده واحده‌ای را تقدیم پارلمان کرد که صنعت نفت را ملی اعلام می‌کرد.

نخست‌وزیری مصدق

روز پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰ يك روز پس از اعتصاب عمومي كاركنان شركت نفت، مصدق طرح تفصیلي تري را براي ملي كردن نفت تقديم مجلس كرد. اين طرح كه به طرح نه ماده‌اي معروف است، براي كمك به دولت در اجراي قانون اصلي ملي كردن نفت، خواهان تاسيس يك كميسيون مختلط دوازده نفره بود. اين طرح شركتي را به نام شركت ملي نفت ايران به وجود مي‌آورد كه جايزين شركت نفت انگليس و ايران شود و تكنسین‌هايي را تربيت كند كه به مرور جايزين تكنيسن‌هاي خارجي شوند. اين طرح همچنين وعده مي‌داد كه ۲۵ درصد سودي را كه در آينده به دست مي‌آيد، براي پرداخت به مالكان قبلي، به عنوان غرامت عادلانه به صورت سپرده قانوني در بانك ملي توديع كند و فروش نفت را هم به قيمت‌هاي جاري روز، مثل گذشته به همه مصرف‌كنندگان ثابت شركت نفت انگليس و ايران ادامه دهد. اين طرح نه ماده‌اي به روشني براي پيش‌دستي كردن در زمينه مسائل حقوقي طراحي شده بود كه لايحه تكماده‌اي اصلي ممكن بود در عرصه حقوق بين‌الملل با آن مواجه شود.

علاء در تاريخ هشتم اردیبهشت استعفا داد. او نمي‌خواست مخالف ملي شدن نفت شناخته شود. در همان روز، رييس مجلس به مصدق پيشنهاد نخست‌وزيري داد. مصدق نخست‌وزيري را به اين شرط پذيرفت كه طرح نه ماده‌اي او فورا تصويب و به قانون تبديل شود. او تاكيد مي‌كرد كه اولين وظيفه‌اش اجراي كامل و بدون معطلاي اين طرح خواهد بود. از صد نماينده حاضر در مجلس، هفتاد و نه نفر به او و طرح او راي موافق دادند. البته محمدعلي همایون كاتوزيان معتقد است كه آگاه شدن مصدق از قصد شاه براي معرفي سيدضيا به عنوان نخست‌وزير، باعث شد تا برخلاف گذشته اين بار پيشنهاد نخست‌وزيري را بپذيرد.

شاه قانون ملي شدن نفت را در روز اول ماه مه - با آگاهي كامل از اهميت نمادين اين روز- امضا كرد. مصدق در يك سخنراني راديويي به مناسبت روز اول ماه مه خطاب به ملت اعلام كرد كه دليل سن و وضع سلامتي خود هرگز تصور نمي‌كرد روزهي نخست‌وزير كشور شود.

دعوي اصلي در ملي شدن

نفت و پيش‌زمينه‌هاي كودتا

اما مساله مهم در ملي كردن نفت از نظر آبراهاميان چيزي نيست جز مقوله «كنترل». به گفته او ملي كردن نفت آغاز يك مبارزه مجموع صفر بود. براي مصدق و ايران، ملي شدن به معنای حاكميت ملي و حاكميت ملي به معنای كنترل اكتشاف، استخراج و صدور نفت بود؛ براي

بریتانیا و شرکت نفت انگلیس و ایران درست عکس این بود. برای آنها این رویداد به معنای از دست دادن کنترل اکتشاف، استخراج و صدور همان نفت بود. در برخوردهای سیاسی معمولاً جایی را برای سازش باقی می‌گذارند؛ در این برخورد جای ناچیزی از اینگونه باقی مانده بود. کنترل یا می‌بایست - آن‌گونه که مصدق بر آن پافشاری می‌کرد- در دست ایران باشد، یا می‌بایست - آن‌گونه که انگلیس هم با همان سرسختی پافشاری می‌کرد- در دست آن کشور باقی بماند؛ یا حداقل از دست ایران خارج باشد. اگر این مبارزه بر سر نحوه تقسیم سود بود، می‌توانست به سازشی برسد، زیرا به‌رغم همه بحث‌ها همیشه می‌توان یک کیل را طوری تقسیم کرد که همه راضی باشند اما از آنجا که این مبارزه بر سر کنترل نهایی بود، نه بر سر منبع درآمد، حصول سازش تقریباً غیرممکن بود. طی بیست‌وهشت ماه پرتلاطمی که از ملی کردن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ آغاز شد و با کودتا در مرداد ۳۲ پایان یافت، واژه مهم و تعیین‌کننده‌ای که اساس تمامی این بحران بود، «کنترل» بود.

قیام سی‌تیر و تصمیم برای کودتا

اما قیام سی‌تیر یعنی ۵ روز پس از آنکه مصدق استعفاي خود را به مجلس تقدیم کرد (۲۵ تیر ۱۳۳۱) نقطه عطفی بود که توانست قدرت مضاعفی را به مصدق بدهد تا علاوه بر تصدی دوباره نخست‌وزیری، کنترل قوای نظامی را هم از دست شاه بگیرد. فراخواندن مردم به اعتراضات توده‌ای مورد تایید و پشتیبانی حزب توده قرار گرفت و این نخستین‌باری بود که حزب توده به پشتیبانی کامل از مصدق برخاسته بود؛ این حزب دعوت به یک اعتصاب عمومی سراسری در سطح ملی کرد و از هواداران خود خواست به خیابان‌ها بریزند. در واقع از این نقطه به بعد رهبران عمل‌گراتر حزب توده، به ویژه نورالدین کیانوری، عادتاً مصدق را یک وطن‌پرست ضد امپریالیست می‌دیدند.

ایالات‌متحده و انگلستان، برای برکناری مصدق طی مدتی طولانی به طرق و وسایل سیاسی - عمدتاً شاه و مجلس- متکی بودند اما پس از قیام سی‌تیر، به این نتیجه رسیدند که برکناری قطعی و دائمی او از صحنه قدرت، جز از طریق یک کودتای تمام‌عیار نظامی امکان‌پذیر نیست. اگر چه ریزه‌کاری‌های آخري این کودتا تا اواخر سال ۳۱ هنوز قطعی و نهایی نشده بود اما این دو کشور بلافاصله پس از بازگشت پیروزمندان مصدق به قدرت در تابستان ۳۱ به فکر کودتا افتادند. آبراهامیان در کتاب کودتا به نقشه انگلیس و آمریکا و زمینه‌چینی‌ها برای کودتا اشاره می‌کند که نفوذ در میان صاحب‌منصبان، نظامیان و

همچنین فشارهای اقتصادی و تحریم‌های گسترده علیه دولت مصدق از این جمله بود. در کنار آن، کوبیدن بر طبل خطر کمونیسم نیز به اندازه‌ای بود که آبراهامیان در جایی می‌نویسد: آنها خطر کمونیسم را آنقدر تکرار و بر آن تاکید می‌کردند که مصدق هم نمی‌توانست از دست انداختن آنها خودداری کند. طی آخرین بار احیای مذاکرات پیرامون غرامت، لوی هندرسون ضمن مذاکره با مصدق شکایت می‌کند که او هرگز قادر نخواهد بود انگلیسی‌ها را متقاعد کند که محاسبات مصدق را بپذیرند. مصدق فوراً به کنایه می‌گوید: «می‌توانید به آنها بگویید که دارید ایران را از خطر کمونیسم نجات می‌دهید.» هندرسون به اندازه کافی با خلق‌و‌خو و بذله‌گویی مصدق آشنایی داشت که بفهمد مصدق به او متلک می‌گوید اما مورخینی که با این زبان طنز و موقعیت استفاده از آن آشنا نیستند، می‌گویند «این استفاده از زبان جنگ سرد، سرنوشت او را رقم زد.»

آیا مصدق می‌توانست از وقوع کودتا

جلوگیری کند؟

بعد از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، آبراهامیان به اشتباه تاریخی مصدق اشاره می‌کند که دستور داد مردم به خانه‌هایشان بازگردند تا ناخواسته شرایط برای کودتای ۲۸ مرداد فراهم شود. اما برخلاف آبراهامیان، بسیاری از تحلیل‌گران و مورخان، این نگاه را غالب کرده‌اند که اگر مصدق می‌توانست بر سر مساله نفت با انگلیس به توافق برسد، سایه کودتا را از سر ایران و دولت خودش دور می‌کرد و احتمالاً آینده ایران به گونه دیگر رقم می‌خورد. جان فوران در کتاب مقاومت شکننده با وجود اشاره به نقش انگلیس و آمریکا در کودتا، اشاره می‌کند که مصدق خطاها و اشتباه‌هایی داشت و از آن جمله، ناتوانی‌اش در حل مشکل نفت با بریتانیا بود. محمدعلی همایون کاتوزیان حتی بیش از آن، معتقد است که مصدق می‌توانست حتی مانع وقوع کودتا شود. تاکید او بیشتر بر پیشنهاد بانک جهانی درباره مساله نفت بود. کاتوزیان معتقد است مصدق با رد این پیشنهاد بزرگ‌ترین خطای دوران زمامداری‌اش را مرتکب شد. در نقد نگاه کاتوزیان فارغ از آنکه مساله غرامت کسب و کار که بیش از غرامت تاسیسات نفتی، می‌توانست دردسرساز باشد و معلوم نبود که دعوا بر سر «سودی که انگلیس می‌توانست در سال‌های بعد به دست آورد و ایران باید غرامت آن را می‌پرداخت» به کجا می‌رسید؛ به این نکته اشاره کرد که چه تضمینی وجود داشت که در صورت توافق باز هم کودتایی علیه مصدق رقم نخورد. در گزارش پایمن یکی از اعضای سفارت انگلیس

از ملاقات خود با دکتر هومن، معاون وزارت دربار هم تاکید شده بود که حل مساله نفت و در نتیجه پرداخت مبالغ هنگفتي به يك دولت ضعيف و نادرست - يعني دولت مصدق- مطلقا بيهوده است. کاتوزيان در حالي معتقد است مصدق در صورت توافق نفتي با انگليس مي‌توانست مانع کودتا شود که در مجموعه مقالاتي که در کتاب استبداد، دموکراسي و نهضت ملي گرد آمده، تاکيد مي‌کند اسناد و مدارك موجود نشان مي‌دهد که وزارت خارجه انگليس و سفارت آن کشور در ايران، از ابتدا با مصدق و جبهه ملي سر ناسازگاري داشتند و حتي در صورتي که با او بر سر مساله نفت به توافق مي‌رسيدند باز هم ترجيح مي‌دادند که او از نخست‌وزيري کنار برود و ديگري جاي او را بگيرد. اين نکته ثابت مي‌کند همچنان‌که ملي کردن نفت، به تنهائي براي نهضت ملي مساله اساسي نبود (بلکه به عنوان حربه‌اي لازم براي دست يافتن به استقلال کامل و «حکومت ملي» - يعني دموکراسي- تلقي ميشد)، امپراتوري انگليس ضدیت خود را با مصدق و نهضت ملي در مساله ملي شدن نفت خلاصه نمي‌کرد، بلکه اساسا با وجود و ادامه چنين نهضتي در ايران مخالف بود. جالب آنجاست که کاتوزيان خودش در مقاله‌اي ديگر که در همان کتاب چاپ شده تاکيد دارد در حالي که دولت انگليس آمادگي خود را براي مذاکره و حل مساله نفت اعلام کرده و در شُرُف اعزام هيأتي به ايران (به رياست ريچارد استوکس، مهردار سلطنتي انگلستان) بود، همه کوشش سفارت انگليس و ياران و همکاران و هواخواهان آن صرف اين ميشد که دولت مصدق را از کار بيندازند و چون حل مساله نفت چنين احتمالي را از میان مي‌برد، تاکيد بر اين بود که انگليس مساله نفت را با مصدق حل نکند، بلکه برعکس به اقداماتي دست بزند که دولت او را متزلزل و منفعلي سازد.

احيائي مشروطه‌خواهي، استقلال‌طلبي و حق حاکميت ملت ايران بر سرنوشت خویش

گفتمان مصدق

ابوالفضل نجفي ليواري

از نظر ملي، دکتر محمد مصدق، مبتکرگفتمان دموکراسي ايراني، يعني حاکميت مردم بود. وي اين اعتقاد راستين را نه بر مبناي سنتي که بار آن را حمل مي‌کرد، نه بر اساس اشرافيتي که خود بدان متعلق

بود، و نه بر پایه تحصیلات عالی و اقامت نسبتاً طولانی در فرنگ یافته بود؛ چرا که سنت ما مبتنی بر حکومت مطلقه بود و این اشرافیت با دموکراسی تضاد داشت. به گواهی اسناد تاریخی، مصدق قبل از عزیمت به فرنگ، صاحب چنین افکاری بوده است. مصدق را نباید صرفاً به خاطر ملی کردن صنعت نفت، بلکه به خاطر پافشاری بر آن تکالیف و حقوقی که در قانون اساسی مشروطه بود و بدان عمل نشده بود، مورد توجه قرار داد.

استقلال‌خواهی و آزادی‌خواهی

مصدق به شدت با تمرکز قدرت در دست يك فرد مخالف بود و مخالفت او با شاه شدن رضاخان، در همین راستاست. به شدت از اینکه همه قدرت در دست پهلوی اول باشد مخالف بود. او گفته است: «خوب آقای رییس‌الوزرا سلطان میشوند و مقام سلطنت را اشغال میکنند، آیا امروز در قرن بیستم هیچ‌کس میتواند بگوید يك مملکتی که مشروطه است، پادشاه هم مسوول است؟ ایشان پادشاه مملکت میشوند، آن‌هم پادشاه مسوول، هیچ‌کس چنین حرفی نمیتواند بزند و اگر سیر قهقرا بکنیم و بگوییم پادشاه است، رییس‌الوزرا حاکم است، همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف است. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی‌ها میخواهد سیر قهقرایی کند و مثل زنگبار بشود که من گمان نمی‌کنم در زنگبار هم اینطور باشد که يك شخص هم پادشاه باشد و هم مسوول مملکت باشد. اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسوول نیستند، آن وقت به مملکت خیانت کرده‌ایم! برای اینکه ایشان در مقامی که هستند، موثر هستند. و همه‌کار میتوانند بکنند. در مملکت مشروطه رییس‌الوزرا مهم است، نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط میتواند به واسطه آقای رییس‌الوزرا پادشاه شوند. آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند... شاه هستند، رییس‌الوزرا هستند، فرمانده کل هستند. بنده اگر سرم را ببرند، تکه‌تکه‌ام بکنند، زیربار این حرفها نمی‌روم.»

مشروطه‌خواهی مصدق

قبل از انقلاب مشروطه حکومت از دو ویژگی برخوردار بود؛ اول قدرت مطلق، دوم مقدس بودن قدرت مطلقه. قدرت در ایران تا آنجا که به پادها مانده است، همیشه نسبت به اتباع خویش مالک مطلق‌العنان بوده و نسبت به جان، مال، عرض و ناموس مردمان اختیار مطلق داشته است. با انقلاب مشروطه، قدرت حاکم محدود و اختیارات بین مجلس و دولت و شاه، تقسیم و حکومت برای اولین بار در مقابل مردم پاسخگو

شد. محدود شدن قدرت و چهارچوب‌بندی آن یعنی حدود اختیارات هر کس در قانون اساسی گنجانده شد و ساختار حکومتی ایران دگرگونی عظیمی یافت. قانون اساسی برای نخستین‌بار مساله مجلس، حقوق مردم و قدرت را مطرح کرد و سلب اختیارات نامحدود شاه، نفي استبداد مطلقه و ضرورت حاکمیت ملی، اثر قابل توجهی داشت. انقلاب مشروطه برای اولین‌بار حکومت را زمینی کرد و مبنای مشروعیت را رأی مردم و خواست و اراده ملی قرار داد. در یکی از اعلامیه‌های عصر مشروطه آمده است: «اعلی‌حضرت ظاهراً فراموش کرده است که ... تاج و نگین پادشاهی را نه از شکم مادر با خود آورده است و نه حکم فرمانروایی مطلق از جهان ناپیدای ارواح در دست دارد. او باید به یاد داشته باشد که سلطنت موکول به قبول یا رد مردم است. مردمی که او را انتخاب کرده و قادر است کس دیگری را به جای او بنشانند.» (ایران بین دو انقلاب، ص 68)

مصدق به پهلوی دوم نیز هشدار می‌داد که طبق اصول مشروطه و قانون اساسی، او فقط باید سلطنت کند و نه حکومت. از دیدگاه مصدق استعمار منافع خود را در حاکمیت استبداد و دیکتاتوری در ایران می‌دید و تحقق حاکمیت ملی و حکومت مشروطه را مغایر و متضاد با موقعیت و منافع خود می‌دانست.

آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و احزاب

گفتمان مصدق، استقلال‌خواهی و تحقق مالکیت ملی مردم ایران بر سرنوشت خود در نبرد منافع دولت‌ها در خارج و منافع گروه‌ها و جمعیت‌ها و احزاب و افراد در داخل بوده است. مصدق درد و درمان را خوب می‌شناخت: 1. ضرورت محدود شدن اختیارات حکومت، حکومت باید چهارچوب‌مند باشد. یعنی حدود اختیارات هر کس مشخص باشد. 2. قدرت باید پاسخگو باشد. یعنی در ازای اختیارات، پاسخگو باشد. 3. قدرت نباید جلوه مقدس یافته باشد. 4. قدرت باید مشروطه باشد. اعمال اختیارات باید مبتنی برضوابط از پیش تنظیم شده باشد و نه در رابطه و سلايق صاحب قدرت. 5. قدرت باید محدود باشد. مصدق به شدت با استبداد سر ناسازگاری داشت. او در جایی می‌گوید: «اگر از طریق آزادی نتوانیم کاری بکنیم، از طریق اختناق و زورگویی و قلدری برای مردم ناراضی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. ما باید قانون انتخابات و مطبوعات و حکومت نظامی را که مخل آزادی و ترقی مملکت است، اصلاح کنیم. پس از آن قدم‌های دیگری در ادارات و امور اقتصادی و تعدیل بودجه برداریم.» (کتاب مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت، سرهنگ غلامرضا نجاتی، ص 183-184) مصدق توسعه پایدار را در

آزادی‌های سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و احزاب می‌دانست. برفرض که با هواخواهان حکومت پهلوی موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرده است، اما در مقابل آزادی که از ما سلب کرده است، چه برای ما کرده است؟ مصدق زمانی از منافع ملی و استقلال کشور دفاع می‌کرد که اکثریت سیاستمداران به منافع خود فکر می‌کردند. یا متمایل به روسیه بودند یا متمایل به انگلیس. در چنین فضایی، مصدق، میهن‌پرستی و دفاع از منافع ملی را برای ایرانیان احیا کرد. مردم را به حفظ استقلال کشور و منافع ملی دعوت کرد و معتقد بود حفظ استقلال کشور و منافع ملی، بدون داشتن آزادی‌های سیاسی، مطبوعات مستقل و آزادی احزاب، امکان‌پذیر نیست.

. دانش‌آموخته علوم سیاسی

پس از ملی شدن نفت ایران و سرنگونی دولت مصدق، خانه او غارت و خودش بازداشت و محاکمه و محکوم به زندان شد و برخی از نزدیکانش مانند دکتر فاطمی اعدام شدند. او پس از گذراندن بخشی از زندانش در خانه خود در احمدآباد حصر خانگی شد و در سال ۱۳۴۵ فوت کرد. یعنی بیش از ۱۳ سال مجازات شد. این مجازات از نظر مردم ظلم به او بود و همین ظلم خاطره او را زنده نگه داشت و او را به اسم رمزی تبدیل کرد که هر کس می‌خواست علیه حکومت حرفی بزند، نام مصدق را بر زبان می‌آورد و سراغش را می‌گرفت.

پیروزی کودتا به حضور فیزیکی مصدق در صحنه سیاست پایان داد، اگرچه حضور معنوی او در فضای سیاسی ایران تا امروز پایدار و برقرار مانده است. محاکمه شتابزده مصدق برخلاف آنچه ترتیب‌دهندگان آن نمایش پنداشته بودند، آبرویی برای کودتاگران بار نیاورد. رای دادگاه مصدق را محکوم شناخت اما برنده آن محاکمه کسی جز مصدق نبود. او در حافظه مردم ایران تبدیل به اسطوره شد و ماندگار گشت.

ماندگاری مصدق

غلامرضا امامی

این قصه را الم باید / که از قلم هیچ ناید
(بایزید بسطامی) - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - قم

رادیوی کوچک اندریای ما در صحن حیاط روشن بود. هوا گرم بود. دم غروب یادم هست که تکه‌ابره‌های قرمزی در آسمان شناور بود. پدرم

دست‌هایش را به هم می‌مالید و قدم می‌زد و مرتب می‌گفت لاله‌الاله. رادیو به دست ارادل و اوباش افتاده بود. مصدق سقوط کرده بود. ما در قم بودیم و پدرم پزشکی راه‌آهن. سالی بود که از اندیمشک به قم آمده بودیم. پدرم از کوشندگان ملی شدن نفت بود، کوشش‌ها کرده بود و تلاش‌ها، تومارها فراهم آورده بود و بیانی‌ها و مصدق به امضای خود برایش نامه‌ها نوشته بود. اگر آن زمان خطی بود درباری و مصدقی بود. بله خانم‌ها، آقایان ما مصدقی بودیم و ابایی هم نداشتیم، افتخار هم می‌کردیم. پدر نگران بود. نگران پیرمرد که نکند خدای نکرده بیمی به او رسد و گزندی. آن شب پدر نخوابید تا صبح بیدار بود، گرد حیاط می‌چرخید و می‌گردید و مرتب می‌گفت لاله‌الاله. مصدق که بود؟

اشرافزاده‌ای که به طبقه خود پشت کرد و مردم را برگزید، در نوجوانی به خدمت دولت درآمد. به نوجوانی و جوانی، مستوفی خراسان شد، به اروپا سفر کرد، در فرانسه و سوییس درس خواند و نخستین دکترای حقوق ایران شد و در آنجا با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله به نبرد برخاست. در بازگشت به ایران به والی‌گری فارس برگزیده شد و تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر آن کرسی تکیه زد. از سال ۱۲۹۹ با نوشتن مقالات و سخنرانی‌ها به آن کودتا روی خوش نشان نداد. از مقام والی‌گری برکنار شد و برای مصون ماندن از تعرض کودتاجیان به ایل بختیاری پناه برد و تا پایان سقوط کابینه سیدضیاء مهمان سران بختیاری بود. در کابینه قوام وزیر مالیه شد. مشیرالدوله که نخست‌وزیر شد از او خواست والی آذربایجان شود، اما رضاخان سردار سپه فرمان داد که فرمانده قشون آذربایجان رویاروی او قرار گیرد، از این رو مصدق استانداری را رها کرد و به تهران بازگشت. به سال ۱۳۰۲ در کابینه مشیرالدوله وزیر خارجه شد و با خواسته انگلیسی‌ها که مدعی بودند، دو میلیون لیره برای ایجاد پلیس جنوب خرج کرده‌اند و این مبلغ باید به آنان پرداخت شود، به شدت مخالفت کرد. با سقوط مشیرالدوله، رضاخان سردار سپه به نخست‌وزیری رسید و دکتر مصدق از همکاری با او خودداری کرد. در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی به وکالت مردم تهران برگزیده شد. طرح انقراض سلسله قاجاریه در مجلس مطرح شد و او از اندک نمایندگان بود که می‌گفت با تصویب این طرح، رضاخان سردار سپه و نخست‌وزیر، حاکمی و شاهي مستبد خواهد شد و مشروطیت زیر سوال خواهد رفت و چنین شد که سردار سپه شاه شد و شد آنچه شد. دکتر مصدق به دوران رضاخان، خانه نشین شد، حق تدریس هم نداشت. زندانی شد و تبعیدی احمدآباد. [تبعید اول] پس از سقوط رضاخان در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، وکیل اول تهران شد و به مجلس شورای ملی راه یافت. از آنجا که کشور در اشغال

نیروهای بیگانه بود، طرحی را به تصویب رساند که دولت را از مذاکره درباره امتیاز نفت تا زمانی که نیروهای خارجی در ایران هستند، باز می‌داشت. به سال ۱۳۲۸ جبهه ملی ایران را پی ریخت و ملی شدن صنعت نفت را خواستار شد و به سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنایع نفت را در مجلس شورای ملی به تصویب رساند. در اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری رسید و برای ملی شدن صنعت نفت به جد و جان کوشید. زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان را در راس هیاتی به آبادان فرستاد. انگلیسی‌ها از آبادان رانده شدند و پرچم ایران در شرکت نفت آبادان به اهتزاز درآمد. انگلیس به شورای امنیت شکایت برد و دکتر مصدق با حضور در آن شورا به دفاع از منافع ملی ایران پرداخت. کار به دیوان بین‌المللی لاهه کشید. ریاست این دیوان بر عهده «سر آرنولد مک‌نایر» انگلیسی بود. دعوی علیه انگلیس مطرح شد. روزی مصدق به کرسی نماینده انگلیس نشست، جلسه آغاز نشده بود که به او تذکر دادند اینجا جای شما نیست، به اشتباه نشسته‌اید. مصدق گفت: سال‌ها انگلیس به جای ما نشسته و منافع ما را غارت کرده چند دمی هم بگذارید ما بر صندلی او بنشینیم. دفاع جانانه مصدق از منافع ملی ایران موجب شد که دادگاه و در راس آن قاضی انگلیسی به نفع ایران رای دادند و مصدق پیروز شد و به ایران بازگشت.

مصدق چه کرد؟

به دوران حکومت او:

۱- اقتصاد بدون نفت [در منظر داخلی]

نخستین‌بار در تاریخ ایران، ارزش و بهای صادرات بر واردات فزونی گرفت، حتی گندم صادر شد. او می‌کوشید نفت برای ایرانیان بماند. ملی کردن صنعت نفت شاهکار جهانی او بود.

۲- سیاست موازنه منفی [در حیطه خارجی]

مصدق نه به غرب وابسته بود و نه به شرق، نه وامدار غرب بود و نه مداح شرق.

می‌کوشید در سیاست خارجی پایه‌ای مستقل بنیان نهد، آنچه بعدها جنبش غیرمتعهدها نام گرفت.

از نظر شخصی:

۱- انقلابی نبود.

او به قانون و پارلمان‌تاریسم اعتقاد و ایمان داشت.

باور داشت که حتی در مصاف با انگلیس از حربه قانونی بهره گیرد.

۲- لیبرال بود.

بله او لیبرال بود. از ژرفای جان آزاده بود و آزادی‌خواه. حرمت انسان و حقوق انسان را پاس می‌داشت. در زمان و روزگار صدارتش گفت لعنت خدا بر کسی که در حیات و ممات من از من مجسمه‌ای بسازد.

۳- مسلمان بود.

در وصیتش آمده که سهمی برای نماز و روزه‌های او در نظر گرفته شود. پیر پاک ما حضرت طالقانی به من گفت: از آنجا که مصدق وصیت کرده بود به نیابت او به حج روم، کوشیدم این وصیت را انجام دهم، اما نگذاشتند و مقدر نشد.

۴- آزاده بود.

به روزگار او مطبوعات حتی او را نشانه می‌گرفتند و از چپ و راست بر او می‌تاختند، دشنامش می‌دادند، کاریکاتورش را می‌کشیدند اما او چنین گفت: «در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ‌وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد. لکن در سایر موارد بر وفق مقررات قانون باید عمل شود.» (روزنامه اطلاعات، 11/11/1330) وقتی که تني چند از وکلای دست‌نشانده مجلس با طرح او به مخالفت برخاستند، میان مردم آمد، در میدان بهارستان و گفت: اینجا مجلس است. ما نمایندگان این مردم هستیم و من غیر از حمایت از طبقه رنجبر چیزی ندارم و نمی‌خواهم کارگری به نفع سرمایه‌داری بیچاره و زبون شود.

۵- به اصولش پایبند بود، سرسخت بود و پاکدامن.

بگذارید برای‌تان دو خاطره بگویم. نخستین را در کتاب یاد‌های فرزندش دکتر غلامحسین مصدق خواندم که چنین آورده بود: پدر و مادرم به سویس آمدند به دیدار من. مادرم گفت پدرت خورشت بادمجان دوست دارد. امروز از بازار بادمجان خریدم اما غوره ندیدم. خورشت با غوره مزه می‌گیرد. گفتم مادر اینجا غوره را نمی‌شناسند و نمی‌فروشند، اما در نزدیکی خانه ما باغی است که دیده‌ام غوره‌اش رسیده، رفتم و چند شاخه‌ای غوره کردم. ناهار آماده شد. پدرم که سر سفره آمد، چشمش به خورشت افتاد و غوره‌ها را دید. گفت من هم در سویس درس خوانده‌ام و زندگی کرده‌ام. اینجا معمول و مرسوم نیست که غوره را بفروشند. این غوره‌ها از کجا آمده است؟ داستان را باز گفتم که از باغ همسایه این غوره‌ها را چیده‌ام. گفت به خورشت لب نمی‌زنم، دستم را گرفت و رفتم نزد همسایه. بابت غوره‌ها پولی پرداخت کرد و به خانه بازگشتیم و بر سر سفره نشستیم. داستان دوم را از زنده‌یاد احمد انصاری شنیده‌ام که از کودکی مهر مصدق به دل داشت و در جمعی دوستانه روایت کرد. او گفت: روزهای آخر حیات دکتر بود. به بیمارستان نجمیه بستری بود. راضی نبود و نشد که برای معالجه به خارج رود و گفت پزشکان ایران توانایند و ممتاز. اگر هم اجازه دهند نمی‌روم، همین جا می‌مانم و می‌میرم. احمد انصاری گفت در اتاق دکتر غلامحسین مصدق بودم که تلفن زنگ زد. غلامحسین‌خان گفت: باید از آقا کسب اجازه کنم. وقتی تلفن تمام شد، گفت از دربار زنگ

زده اند و ميگويند اعليحضرت مايلند به ديدار مصدق بيايند. با هم به ديدار دكتر محمد مصدق رفتيم، پسر داستان را براي پدر بازگفت. مصدق از جا برخاست و گفت نه، اجازه نميدهم پسر رضاخان بيايد. نميخواهم او را ببينم. بر بستر دراز كشيد و چشمانش را بر هم گذاشت. دكتر غلامحسين مصدق به اتاق برگشت. دوباره تلفن زنگ زد و او در پاسخ گفت آقا حال خوشي ندارند. ممكن است همين روزها چشم فرو بندند و اين ديدار خوشفرجام نباشد. و سه روز بعد ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ مصدق براي هميشه چشمانش را بر هم گذاشت. وصيت کرده بود در کنار شهداي ۳۰ تير به خاک سپرده شود، اما نگذاشتند و در خانه و تبعيدگاهش احمدآباد به خاک سپرده شد. مصدق در تمامي دوران نخستوزيري اش حقيقي دريافت نکرد، به كاخ نخستوزيري نرفت، دفترش خانه اش بود. همان خانه كه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ويران شد. افسوس وقتي كه سقوط كرد «اسباب مسرت» گروهي شد. تلگرافهاي تبريك به شاه زده شد. كودتاي ۲۸ مرداد قيام ملي خوانده شد! مصدق رفت و به تاريخ پيوست. او مرد سال ۱۹۵۱ مجله تايم شد، خياباني در قاهره - شارع دكتر محمد مصدق- به نامش نامگذاري شد. هنوز هم يادش در تاريخ دادگاه لاهه به يادگار مانده است. ميدانم ديكتة نانوشته غلط هم ندارد. اما ميدانم در اين ملك نق هست و نقد نيست. رنگها يا سياهند يا سپيد. رنگ خاكستري مفهومي ندارد و معنايي و چون غرض آمد هنر پوشيده ماند. براي دوستدارانش مهر او با شير اندرون شد و با جان به در رود. مصدق ماند در خزينه خاطرات مردمي كه آزادي را باور دارند كه پاكي را دوست دارند كه راستي را ارج مي نهند و ميدانند زمانه نيك مي سنجد كه تاريخ داور زبردستي است، حكم ازلي اين است؛ مصدق مي ماند به روزگاران.

اعترافات دير هنگام چند متهم!

مهرداد حجتی

«هفتاد سال پيش مجله تايم در كاريكاتوري مردمي مصري را با طربوش (فينه) ي پاشاهاي مصر چاپ کرده بود كه مقابل شير بریتانیا ايستاده و دم شير در دست رو به مصدق ميگويد: کدام طرف بچرخانم، اين طرف يا آن طرف؟ اين كاريكاتور در واقع تلاش مي كند نفوذ مصدق در خاورميانه را نشان دهد و بر اين نكته تاكيد كند كه در واقع اين مصدق است كه به خاورميانه خط مي دهد. البته ترديدي نيست كه جمال عبدالناصر در ملي كردن كانال سوئز از محمد مصدق الهام گرفته بود.

همچنان که سوکارنو در اندونزی از مصدق تاثیر پذیرفته بود. بدین ترتیب می‌توان گفت مصدق نه فقط يك قهرمان ملي که يك قهرمان بين‌المللي هم بود.» این فرازي از مقاله سعیدحجاریان است که در ۲۸ اسفند ۱۳۸۲ در سایت «امروز» منتشر شده است. حجاریان در ادامه، اما به اختلاف‌های بروز کرده میان آیت‌الله کاشانی و مصدق اشاره می‌کند و می‌نویسد: «رکن دوم ارتش و شبکه‌ای از افراد تحت مدیریت برادران رشیدیان، با حمایت انگلیس در مقطع نهضت ملي برای ایجاد جنگ روانی به وجود آمده بود و کارشان برهم زدن مناسبات میان افراد با نفوذ به نفع دربار بود و البته این احتمال هم وجود دارد که به غیر از برادران رشیدیان (که از وابستگان دربار بودند) چنین اقداماتی (برهم زدن مناسبات میان افراد با نفوذ) کار حزب توده بوده باشد...» حجاریان در دفاع از مصدق در برابر قرائت‌های نادرست از شخصیت او می‌نویسد: «مصدق شخصیتی مصلح بود که خیرات و مبرات انجام می‌داد که موقوفاتی هم از او باقی مانده است. مانند بیمارستان نجمیه (که به نام مادر دکتر مصدق است). مصدق همچنین اهل خمس و زکات بود و آداب شرعی را رعایت می‌کرده است... مصدق صریحا اقرار به شهادتین داشت و در دادگاه گفته است: «من مسلمانم، از يك خانواده مسلمان. همچنین من ایرانی‌ام و علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت ما را تهدید می‌کند تا زنده هستم مبارزه می‌کنم...» شاه از برهم خوردن مناسبات میان دو متحد قدرتمند، آیت‌الله کاشانی با مصدق سود می‌برد. چنانکه این اتفاق در نهایت در مرداد ۱۳۳۲ رخ داد و کودتا در شرایطی رخ داد که مصدق، دیگر آیت‌الله کاشانی را در کنار خود نداشت. ماجرای خصومت شاه با ملی‌گرایانِ هوادار مصدق، به ماجرای ملي شدن نفت باز می‌گشت. طیف گسترده‌ای که از درون نهضت ملي بیرون آمده بود، حالا در سراسر کشور ریشه داشت. مصدق از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران است که موافقان و مخالفان سرسختی دارد. همان‌گونه که امروز نیز پس از ۷۰ سال از ملي شدن نفت، همچنان «سلطنت‌طلبان هوادار شاه» از او با کینه یاد می‌کنند! اما مصدق چگونه شخصیتی است که گروه پرشماری از چهره‌های ترقی‌خواه همچنان از او به بزرگی یاد می‌کنند؟ سعید حجاریان در همان مقاله از او به عنوان «يك اصلاح‌طلب» یاد می‌کند که قصد داشته با «سیاست گام به گام» اصلاحات مدنظرش را پیش ببرد. همان سیاستی که بعدها در دوران دولت موقت، مهندس مهدی بازرگان پیشه کرد و به چهره‌ای «کندرو» در نگاه تُوْندروهای ابتدای انقلاب متهم شد. مصدق انقلابی نبود، اما مبارز بود. مبارزه او در راه ملي کردن نفت و خلع ید انگلیس از درخشان‌ترین برگ‌های تاریخ در همه ادوار تاریخ این سرزمین است. با این حال گروهی از مخالفان ترجیح داده‌اند از او تصویری ضعیف و شکننده ارائه دهند! او همان‌طور که

مستندات تاریخی و چهره‌های سیاسی غرب به آن اذعان دارند، نخست‌وزیری برآمده از آرای واقعی مردم بوده است که با کودتایی خونین از اریکه قدرت به زیر کشیده شده است. هر چند که همچنان از او به عنوان یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌های سیاسی یاد می‌شود. شاید مهم‌ترین تاثیر مصدق را باید در دوران شکل‌گیری انقلاب جست‌وجو کرد. همان روزهای پر التهاب ۵۷ که به تدریج نشریات از توقیف به در می‌آمدند و يك به يك در رقابتي ناگفته، تصاویر روی جلدشان را به آن رهبر ملی اختصاص می‌دادند. البته همراه با انتشار مقالات پر شمار که تا ماه‌ها پس از پیروزی انقلاب ادامه داشت. نخستین نکوداشت پرشوری که چند روز پس از پیروزی انقلاب در اسفند ۵۷ برگزار شد به او اختصاص داشت. مطبوعات آن روز از حضور میلیونی هواداران مصدق در سالروز ملی شدن نفت در احمدآباد مستوفی نوشتند. سخنران آن رخداد آیت‌الله سیدمحمود طالقانی بود که به بسیاری از شایعات پیرامون مصدق پاسخ داد. او از عوامل تفرقه‌افکنی نام برد که آن روزها قصد دور کردن آیت‌الله کاشانی از مصدق داشتند. او در همان سخنرانی گفته بود: «به منزل آیت‌الله کاشانی رفتم. در اتاقی تنها منتظر نشسته بودم، دیدم ایشان با طرفی خربزه وارد شد. با اشاره به آن طرف به ایشان گفتم: حضرت آیت‌الله مراقب برخی از دور و بری‌های‌تان باشید. قصد دارند پوست خربزه زیر پای‌تان بیندازند.» سال‌ها بعد ماهنامه «کیان» تصویری از صفحه یکی از جراید همان دوران منتشر کرد که مصاحبه‌ای با آیت‌الله کاشانی را درج کرده بود. آیت‌الله کاشانی در آن مصاحبه به رای دادگاه مصدق واکنش نشان داده بود. او تمرد مصدق و ایستادگی او در برابر شاه را، طغیان علیه سلطنت خوانده بود و معتقد بود که کمترین مجازات برای او اعدام است نه زندان! شاید یکی از دلایل بدبینی گروهی از روحانیون به همان روزها باز می‌گردد که میان آیت‌الله کاشانی با مصدق، شکرآب شده بود و حالا کاشانی هم بی‌میل به برکناری مصدق از قدرت نبود. بازار شایعات هم داغ بود، نظیر همان داستانی که سال‌ها بعد، در ۲۵ خرداد ۶۰ بار دیگر خبرساز شد.

اما آنچه در میان همه هیاهوهای پس از کودتا گم شد، دست‌های پنهان پشت پرده بود که تا سال‌ها در هاله‌ای از ابهام باقی ماند. مصدق پس از کودتا دستگیر، محاکمه نظامی و زندانی شد. در پی آن گروه پر شماری از چهره‌ها و کنشگران سیاسی، سرکوب، زندانی و شکنجه شدند. از مصدق در کتاب‌های تاریخ مدارس، به عنوان نخست‌وزیری خائن که با «قیام ملی ۲۸ مرداد» عزل شد، نام برده شد. او حتی پس از پایان دوران محکومیت، هرگز آزاد نشد. شاه کین‌توزانه خواهان تبعید او به احمدآباد شده بود. چون مصدق هیمنه او را در هم شکسته و مشروعیت

او را به چالش کشیده بود. شاه در همه سال‌های پس از کودتا، همه مساعی خود را صرف بازگرداندن وجهه خود کرده بود. وجهه‌ای که نزد روشنفکران از دست رفته بود. کودتای ۲۸ مرداد هرچند شاه را دیگر بار به سلطنت بازگرداند اما وجهه يك پادشاه را به او باز نگرداند. دهه پنجاه همزمان با شکوفایی اقتصادی، سرکوب‌ها نیز شدت گرفت و مشت آهنین، گفتمان غالب آن دوران شد. تا آنجا که چپگرایان و ملی‌گرایان بیشترین سهم را از سرکوب‌ها بردند. در همان سال‌هاست که شاه با تکیه‌زی کردن کشور، نه تنها به ترمیم وجهه خود مددی نمی‌رساند که برعکس آن را مخدوش‌تر هم می‌کند. او از آن پس در نزد بسیاری از غربی‌ها هم يك دیکتاتور تلقی می‌شود که قصد دارد با نادیده گرفتن آرای اکثریت، طرح‌ها و برنامه‌های خود را پیش ببرد. «حزب رستاخیز»، آغاز يك پایان برای شاه بود. همانطور که مهندس بازرگان سال‌ها بعد گفت شاه خود یکی از رهبران انقلاب بود. او درست می‌گفت. شاه خود موجبات نارضایتی‌ها را فراهم آورده بود. مردم خشمگین، کودتای ۲۸ مرداد و حوادث پس از آن را، از یاد نبرده بودند. کودتایی که شاه از آن با عنوان «قیام ملی» نام می‌برد، حالا پس از انقلاب هم محل مناقشه شده بود. اما اسنادی که به تازگی از طبقه بندی وزارت خارجه امریکا خارج شده، نشان می‌دهد که «سیا» با همکاری دولت انگلیس در آن کودتا دست داشته است. باراک اوباما سال ۲۰۱۳ در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، از دخالت کشورش در براندازی مصدق اظهار تاسف کرد. او همچنین در اجلاس قاهره در سال ۲۰۰۹، خطاب به جهان اسلام گفت: «در واقع، ما در گذشته روابط پرفرازونشیبی داشته‌ایم. در میانه جنگ سرد، امریکا در برکناری دولت منتخب ایران نقش ایفا کرد.» مادلین آلبرایت وزیر خارجه پیشین امریکا هم بابت کودتای ۲۸ مرداد اظهار شرمندگی کرده بود. جک استراو وزیر امورخارجه پیشین انگلیس هم، در مراسم افتتاحیه نمایشگاه «ایران در دوره شاه عباس»، آشکارا به مداخله در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اشاره کرده و گفته بود: «کمک به رضاشاه و مشارکت در کودتا علیه مصدق از اشتباه‌های بریتانیا بود. چشم بستن بر حکومت رضاشاه که تقلیدی بی‌مایه از آتاتورک بود با آن حساسیتی که جامعه ایران داشت، اشغال ایران به دست بریتانیا، امریکا و شوروی در خلال ۵ سال جنگ جهانی دوم و مداخله مستقیم با همراهی امریکا در برکناری دولت منتخب و دموکراتیک مصدق در سال ۱۹۵۳ که با حمایت مدافعانه از شاه به‌رغم برخورداری [مصدق] از حمایت مردم، از دیگر اشتباه‌ها بود... مشکل درک بریتانیا از ایران است، نه درک ایران از بریتانیا.» در تازه‌ترین اظهارنظر هم، «دیوید اوئن» وزیر امور خارجه بریتانیا در دوران انقلاب، در گفت‌وگو با «گاردین» گفته است: «باید نقشمان در

سرنگوني مصدق را بپذيريم.» او گفته است: «دلایل خوبی وجود دارد برای به رسمیت شناختن نقش بریتانیا در کنار امریکا در براندازی تحول دموکراتیک در ۱۹۵۳. با پذیرفتن اینکه اشتباه کردیم که چنان کردیم و به گام‌هایی که به سمت ایران دموکراتیک برداشته می‌شد لطمه زدیم.»

□□□□□□ □□□□□□ 28 □□□□□□ 1402 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□